

منال وجود داشت.

به موازات کرانه غربی عربستان و از ناحیه ثروتمند یمن، راهی کارواندو، از طریق حجاز به سوریه می‌رفتند و به ایالات یزانس - سوریه و فلسطین و مصر - از این طریق با حبشه و هندوستان - به واسطه یمن - به بازرگانی ترانزیتی می‌پرداختند. پس از تصرف یمن از طرف ایران ساسانی (پس از سال ۵۷۲ م) شاهان آن دودمان کوشیدند تا کالاهای هندوستان از طریق ایران به یرانس حمل شود و ترانزیت از راه یمن را اجازه ندهند. بدین سبب بازرگانی از این طریق کاهش یافت. بروز این وضع و همچنین اختلافات اجتماعی و تشدید تضادها در داخل قبایل عرب موجب بحرانی اجتماعی و اقتصادی در عربستان گردید.

مکه بر سر راه کارواندوی که از سوریه به یمن کشیده شده بوده قرار داشته است. بطلمیوس، جغرافیدان یونانی قرن دوم میلادی، از این شهر به نام «مکرب» یاد می‌کند. این نام از کلمه عربی جنوبی مکرب که به معنی «مکان مقدس» است مشتق شده، زیرا قبل از اسلام، یکی از محترمترین اماکن مقدسه اعراب بت پرست، در این محل قرار داشته. در زمان محمد (ص) مکه به نام کعبه معروف بوده. این محل مقدس، در طی ماههای زمستان، عده کثیری از زائران بخشهای گوناگون عربستان را جلب می‌کرده. و در عین حال در آنجا بازاری دایر می‌شده، که در آن بازار صحرا - نشینان (بدویان) محصولات دامپروری خوبش را (چرم، پشم، دام) با غلات و خرما و مصنوعات شهری مبادله می‌کردند. مکه بر سر راه کارواندو سوریه - یمن به منزله بارانداز و محل انتقال کالاها بوده است.

مکه در محلی لغت و فاقد درخت و گیاه و جایی غم‌انگیز قرار گرفته. در حومه نزدیک مکه زراعت محال است^۱. ساکنان این شهر گذشته از بازرگانی به پیشه‌وری و دامداری غیر صحرائنشینی نیز اشتغال داشتند. ولی در نزدیکی مکه واحه وسیع و حاصلخیز طائف با باغستانها و تاکستانهای وسیع قرار داشته و قبیله ثقیف در آنجا ساکن بوده است. بسیاری از مکینان ثروتمند در طائف و دیگر واحه‌ها دارای زمینهای مزروع بودند.

در آغاز عصر میلادی یکی از قبایل شمال عربستان (از گروه مضر) به نام قریش در مکه زندگی می‌کرده، و شهر مزبور مرکب بوده از کوهپایی که در هر کوی یکی از خاندهای قریش مسکن گزیده بود. ساکنان مکه در بازرگانی داخلی و خارجی شرکت می‌کردند و این خود موجب گرد آمدن ثروت در آن شهر و در عین حال باعث نابرابری عظیم مالی گردید. در میان قبیله قریش خاندهای بسیار ثروتمندی وجود داشتند که به بازرگانی و رباخواری مشغول بودند. از آن جمله بود خاندان بسیار توانگر امویان (بنی امیه). خاندانهای مستمندی نیز بودند که سرگرم بازرگانی

خرد و صنعت و دامداری بودند. بنی هاشم جزو گروه اخیر بوده و حضرت محمد، پایه‌گذار دین اسلام، از میان ایشان برخاست. نابرابری مالی نیز در داخل خاندانها حکمفرما بود. در زمان ظهور اسلام، شیوه زندگی برهرداری در مکه وجود داشت. بازرگانان برده‌دار، بردگان بسیار داشتند که نه تنها در خانه‌ها به عنوان خدمت منزل مشغول کار بودند، بلکه در تولیدات نیز شرکت داشتند و گله ارباب را می‌چرانند و در مزارع و باغهای واقع در واحه‌های مجاور به کشت اشتغال می‌ورزیدند. این بردگان، بیگانه و بیشتر از مردم حبشه و سرزمین سیاهوستان بوده‌اند و به طوری که از وقایع شرح زندگی محمد (ص) برمی‌آید رفتار صاحبان ایشان غالباً بیرحمانه بوده.

مکبان در کاروانهایی که از یمن می‌رسیده و از مکه عبور می‌کرده و به سوره می‌منتهی می‌شده شرکت می‌جستند و خود نیز سالی دوبار کاروانی به سوره گسیل می‌داشتند. درآمد بازرگانان هرگز کمتر از ۵۰ درصد سرمایه نبوده و گاه حتی به ۱۰۰ درصد بهای متاع ارسالی می‌رسیده. اجناس صادراتی مکه به سوره عبارت بوده از، چرم خام و دباغی شده، شمش نقره از معادن عربستان، بهترین کشمش واحه طائف، خرما. اما آنچه به طور ترانزیت از مکه عبور می‌کرده، از یمن، عبارت بوده از: کندر و عود و چوب سندل و فلوس و چرمهای دباغی شده. از افریقا: خاک طلا و غلامان و کنیزان سیاه پوست. از هندوستان: دارچین و فلفل و دیگر چاشنیها و مواد معطر و عاچ و منسوجات قیمتی. بازرگانان این کالاها را در سوره فروخته و از آنجا منسوجات ابریشمی و پشمی یزانی و پارچه‌های ارغوانی از پشم گوسفند و ماهوت و ظروف آبگینه و مصنوعات فلزی و اسلحه و اشیاء تجملی و روغن زیتون و دیگر روغنهای نباتی و غله صادر می‌کردند و روغن و غله را در بازار مکاره مکه به بدویان می‌فروختند.

نمونه زیرحاکمی از میزان و گسترش بازرگانی بازرگانان مکه است. کاروانی که در زمستان سال ۶۲۴ میلادی، توسط بازرگانان مکی برای اعزام به سوره مجهز شده بوده، معادل ۵۰ هزار مثقال طلا، کالا بار داشته که ۴۰ هزار آن متعلق به اعضای خاندان اموی و باقی از آن دیگر ثروتمندان قریش بوده. صدها مرد غرق در سلاح همراه کاروانها حرکت می‌کردند و گذشته از بازرگانان عدای راهنما و ساربان و دسته‌های نگهبان (صحرائین) (خزیر) که از میان قبایل بدوی اجیر شده بودند، با کاروانها حرکت می‌کردند. بازرگانان مکه بهر باخواری نیز اشتغال داشتند و ۵۰ تا ۱۰۰ درصد ربح می‌گرفتند (یکدینار ربح در برابر یکدینار وام).^۱

در مکه فقط نطفه پولیس یا شهر دولت («شهر دولت» خود مختار) و قدرت دولت وجود

۱- اطلاعات فراوان درباره زندگی اقتصادی مکه در آغاز قرن هفتم میلادی، در کتاب:

H. Lammens. la Mecque à la veille de l'égire.

آمده است. نیز رجوع شود به:

A. von Kremer. Kulturgeschichte des Orients, T. I, ۲ فصل

داشت. هر عشیره یا خاندان مستقلاً اداره می‌شده. ادارات و نمایندگان قدرت دولت وجود نداشتند و از محکمه قضا و نیروی انتظامی و زندان نیز خبری نبود. گهگاه در خانه و پوه‌ای که در میدانی نزدیک کعبه قرار داشته و دارالندوه - «خانه اجتماع، محل انجمن» - نامیده می‌شده، برای حل و فصل امور خاندانها و عشیره‌های مختلف، شورای سران یا شیوخ طوایف (ملاً) تشکیل می‌شده. ولی این شوری وسیله اجبار و اجرائی - که نافرمانان را مجبور به اطاعت از تصمیمهای خویش کند - نداشته.

قریب سیصد کیلومتری شمال مکه، یشرب (که یونانیان یشربیا می‌گفتند) قرار داشته. این شهر از زمان ظهور اسلام به مدینه (عربی، به معنی «شهر») موسوم گردید. در آغاز قرن هفتم میلادی، مدینه واحه‌ای بود کشاورزی با مزارع و باغستانها و تاکستانها. در این واحه، پنج نقطه مسکونی متعلق به قبایل خاص وجود داشته. دو قبیله اوس و خزرج بت پرست و سه قبیله دیگر پیرو کیش یهود بودند.

تلاشی و از هم پاشیدگی جماعت عشیرتی و تطور و تکامل مالکیت شخصی زمین و افزایش نابرابری مالی و تشدید تضاد میان بزرگان و افراد معمولی قبایل، نواحی عربستان شمالی را سخت متزلزل و متشنج ساخت، و غلبانی برانگیخت و مقدمات پیدایش جامعه طبقاتی فراهم گشت. برای رفع این بحران، ایجاد دولت واحد برای سراسر عربستان ضرورت داشت، و بنابراین لازم بود نفاق و دشمنی میان قبایل برطرف شود.

برای نیل به این مقصود یعنی رفع خصومت‌های قبیله‌ای، معتقدات و ایده‌تولوژی نوینی بایسته بود. و چون جامعه قرون وسطی فقط از یک نوع معتقدات با خبر بوده، یعنی جز عقاید دینی عقیده‌ای را نمی‌شناخته - می‌بایست معتقدات جدید، به صورت دینی تازه تجلی کند و «... درباره مسیحیت و اسلام توان گفت که نهضت‌های عمومی تاریخی زنگ‌دینی به خود گرفتند»^۱. بدین سبب ظهور دین جدید با اسلام، که یکی از سه دین به اصطلاح جهانی است، در شبه جزیره عربستان، ... نتیجه عوامل اجتماعی و اقتصادی بوده است [۶]. جامعه پادشاهی قدیمی عربی با سازمان طایفه‌ای و قبیله‌ای و خصومتها و نفاقهایش در شرف انقراض بوده. با آن جامعه می‌بایست بت‌پرستی قدیم و بدوی و بتان و خدایان نجومی و قبیله‌ای و قائل شدن روح برای اجسام و اشیا بیجان و خلاصه کیش کهنه، سقوط کند. و عقیده دینی نوینی که مبتنی بر یکتا پرستی و تعلق همه به کیشی واحد و آیین «برادری» بوده، برخلاف نفاق و خصومت بین القبایل باشد، جایگزین آن گردد. فقط چنین معتقداتی می‌توانست دلیل و رهنمای عقیدتی دولت جدید سراسر عربستان قرار گیرد.

با این حال در دین جدید که انعکاسی از نیازمندیهای جامعه نوین بوده عناصری از دیگر ادیان - ادیان پیشرفته جوامع طبقاتی مجاور: یهود و مسیحیت و زرتشتیگری و کمتر از مانویت و گنوستیکها^۱ به چشم می خورد. برخی چیزها، بخصوص از تشریفات دینی عهد «جاهلیت» - و کیش پیشین اعراب - نیز در اسلام دیده می شود^۲. [۷]

یکی از مقدسترین اماکن متبرکه شمال عربستان (گرچه آن، تنها مکان متبرکه مقدس نبود) همانا کعبه (در مکه) بوده که پیشتر از آن یاد کردیم، و موجب شهرت و نفوذ این شهر بوده. حیاطی بود چهارگوش محصور به دیوار که در آن محصوره «بتار» یا صحیحتر بگویم بیت - ایل ها (به زبان سامی «بیت ایل» یعنی «خانه خدا»)، خدایان گوناگون، یا سنگهایی که به وضع عمودی گذاشته شده بود قرار داشتند. به موجب روایتی که در دست است در این محل ۳۶۰ تا از این گونه «بتان» یا «صنم» ها، که نماینده همه خدایان اعراب شمالی به شمار می رفتند، بر پا بودند. «حجر الاسود» (سنگ سیاه)، که بعد از اسلام هم باقی و محفوظ مانده بود، در این محل قرار داشت. تولیت کعبه، نفاذ کلمه و حیثیت دینی فوق العاده ای به طوایف مشهور و مقتدر قریش می بخشید. برخی از طوایف مزبور به هنگام برگزاری مراسم و تشریفات زیارت زمستانی سالیانه، و ظایف دینی معینی داشتند و آنها را انجام می دادند. اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و اجنه، اندیشه خدایی اعلی که الله (صورت اختصاری کلمه عربی آلله (خدا))، (ایل ریشه سامی این کلمه است که مفهوم «خدا» را می رساند) والله تعالی نامیده می شود نیز، در مخیله داشتند. تصویری که ایشان از او در سر داشتند بسیار کلی و مبهم بوده. اعراب دارای اساطیر (میتولوژی) تکامل یافته - مانند آنچه یونانیان قدیم داشتند - نبودند.

تلاشی و از هم پاشیدگی سازمان پدرشاهی و جماعتی، بالضروره سقوط معتقدات دینی دیرین و پیشین اعراب یعنی شرك و بت پرستی را برانگیخت. و گرایش بسوی يك جهان بینی نوین باعث شد که میان اعراب اعم از شمالی و جنوبی، ادیان پیشرفته ممالک همسایه - که هم در آن زمان در دوران فتو دالی قدم نهاده بودند - انتشار یابد.

نخستین دین یکتا پرستی بیگانه که در سرزمین اعراب قوام گرفت کیش یهودیت بود. و مهاجران یهودی، که از قلمرو امپراطوری رم به عربستان نقل مکان کرده بودند، دین مزبور

۱- گنوستیسیزم (از «گنوس» یونانی به معنی «معرفت»). نامی است کلی برای بسیاری از تعالیم و ممالک نخستین سده های بعد از میلاد مسیح، که پیروان آنها نظریات مسیحیت (بدون مطالب عهد عتیق) را با اساطیر بت پرستان شرقی یونانی و برخی از اندیشه های فلسفی افلاطونیان و فیثاغورثیان و نوافلاطونیان تلفیق کرده بودند.

۲- درباره دین قدیم اعراب رجوع شود به:

را با خود آوردند. مراکز عمدهٔ یهودیت در عربستان عبارت بود از بلاد یمن و واحه‌های بخش علبای حجاز بویژه یرب (مدینه). چنانکه پیشتر گفتیم در مدینه سه قبیله در کیش یهود بودند و خیبر - واحه‌ای در شمال مدینه - نیز یکی از مراکز مهم یهودیت بوده. در واحه طائف نیز یهودیان زندگی می‌کردند. وغالباً به قصد بازرگانی به‌مکه می‌رفتند. یهودیان عربستان بازرگان و صنعتگر بودند و در واحه‌ها به کشاورزی اشتغال می‌ورزیدند.

به‌نبال یهودیت دین دوم یکتاپرستی یعنی مسیحیت [۸] نیز در عربستان رخنه کرد. نفوذ مسیحیت در عربستان از سه طریق صورت گرفت: ۱/ از سوریه به واسطهٔ اعراب پادشاهی غسانیان که در پایان قرن پنجم میلادی به‌میت شاهان خویش مسیحیت را به‌صورت مذهب مونوفیسیه پذیرفتند. ۲/ از طریق حیره پایتخت پادشاهی عربی لخمیان. ۳/ از جنوب و حبشه که مسیحیت در آنجا از قرن چهارم میلادی، در پادشاهی اکسوم استوار گشته بود. در یمن نیز مسیحیت به - موازات یهودیت انتشار یافته بود. شهر نجران در شمال یمن، که بیش از بیست هزار نفوس داشت، همهٔ ساکنان آن، در آغاز قرن ششم میلادی، مسیحی بودند و کلیساها و مقراسقف بزرگ در آنجا برپا بود.

مسیحیت در دیگر جاهای عربستان - مثلاً در یمامه، در مشرق نجد و مرکز شبه جزیره (در آنجا هم کلیسا وجود داشت) رواج یافت. در عربستان مسیحیان نیز مانند یهودیان به‌زراعت و صنعت اشتغال داشتند و به بازرگانی دوره‌گردی می‌پرداختند و به شهرها و واحه‌ها و نقاط مسکونی بدویان می‌رفتند. صحرانشینان دین مسیح را می‌پذیرفتند و قبیله‌ها به آن کیش درمی‌آمدند (قبیله‌های تغلب و نمیر و بخشی از قبیلهٔ بزرگ بکر) و حال آنکه یهودیت در میان بادیه‌نشینان انتشار نداشت. مسیحیان عربستان، پیرو مذاهب و مسالک گوناگون مسیحی بودند.

کدامیک از شعب مسیحیت در صدر اسلام تأثیر داشته؟ در میان مسیحیان عربستان ظاهرأ، پیروان مذهب مونوفیسیه بیش از دیگران بودند و عده‌ای نسطوری و شاید ارتدوکس (خلقیونیه یا پیروان تصمیمات مجمع خلقیدون در ۴۵۱ م) هم وجود داشته. ولی هیچ‌یک از این سه مذهب نمی‌توانست آن شعبه‌ای باشد که اسلام برخی از عناصر مسیحیت را از آن اخذ کرده. زیرا که هر سه مذهب یاد شده طبیعت الهی و یا الوهیت عیسی مسیح را، به‌صورت و تعابیر متفاوت هم که شده، قبول دارند. ولی بر حسب تعالیم اسلام، عیسی مسیح آدم و آدمیزاده بوده و یکی از پیامبران

۱- طبق تعالیم نسطوریان (که بیشتر در بین‌النهرین و ایران زندگی می‌کرده‌اند) شخصیت مسیح دو طبیعت را واجد است، طبیعت آدمی و طبیعت خدایی و این دو طبیعت «جدا از هم و به‌طور تلفیق‌ناپذیر» وجود دارند در دو شخص که الحاق آنها به‌یکدیگر فقط نسبی است. بنا به تعالیم خلقیدونیه (ارتدوکس‌ها) مسیح دو طبیعت دارد، یکی خدایی و دیگری آدمی. ولی این دو طبیعت به‌صورت تشکیک‌ناپذیر در یک شخص وجود دارند. طبق گفتهٔ فرقهٔ مونوفیسیه (از کلمهٔ یونانی «مونوس» به‌معنی «واحد» و «فیزیس» به‌معنی «طبیعت») مسیح فقط یک طبیعت دارد و آن

بزرگ شمرده می‌شود که پیش از محمد (ص) که خاتم‌النبین است آمده است. این عده بیشتر به تعلیمات «یهودی- مسیحیان» ایونی (از کلمه عبری *ebionim* که «فقیران» معنی دارد) نزدیک است، که یکی از عتیق‌ترین و مهجورترین فرق مسیحی بوده^۱. ایونیان برخلاف دیگر فرق مسیحی، رابطه اولیه خویش را با یهودیت قطع نکردند. مراعات قانون موسی یعنی تشریفات دینی یهود را بر خویشتن فرض می‌دانستند. عیسی را «آدمی - پیامبر» می‌شناختند که از طرف خدا برای نجات خلق فرستاده شده بوده و منکر الوهیت وی و اصل سه‌گانگی خداوند یا تثلیث بوده‌اند. ایشان انجیلی خاص خود داشتند که اصطلاحاً «انجیل مأخوذ از یهودان» نامیده می‌شده (*Χατα' 'Εβραϊους*) و به زبان سامی (آرامی؟) بوده و حال آنکه کلیسای رسمی این زبان را رسمی نمی‌شناخته و به دست ما هم نرسیده است. گمان می‌رود مسیحیانی که در مکه و شاید در دیگر جاها هم، با محمد (ص) تلافی کرده صحبت داشتند [۹] از همین «یهودی-مسیحیان» بوده‌اند. به نظر می‌رسد که اعشی (ابو بصیر میمون بن قیس، متوفی در حدود ۲۹ م. ۶۶۰) شاعر بزرگ و موحد قدیمی عرب که اندکی پیش از مرگ خویش قصیده مدحیه‌ای در وصف محمد (ص) گفته و وی را به پیامبری شناخته از همین «یهودی - مسیحیان» بوده است.

گرچه مسیحیان در عربستان (به جز حیره و ناحیه غسانیان و یمن و عمان) جماعت‌های قوی و مشکل روحانی نداشتند، ولی در عوض عده کثیری زاهدان و راهبان وجود داشتند که منفرداً، یا گروه‌گروه، در بیابان زندگی می‌کردند، مثلاً در بیابان سوریه در دره وادی القری و حجاز. در آثار فرهنگ عامه باستانی اعراب به‌سبب این‌گونه راهبان برمی‌خوریم. حضرت محمد (ص) از این مسیحیان و بیابان‌نشینان دست از جهان شسته اطلاع داشته و از ایشان با احترام یاد می‌کند^۲.

نخستین مسلمانان نه تنها می‌توانستند از طریق یهودیان و مسیحیان، که برخی از عناصر زرتشتیگری را وارد کیش خویش کرده بودند، با معتقدات پیروان زرتشت آشنا شوند، بلکه چنانکه ایگناتی گولدتسیهر عقیده دارد، بلاواسطه از ایرانیان نیز می‌توانستند در این باره کسب معلومات کنند. زیرا بازرگانان ایرانی به عربستان آمدوشد می‌کردند. عده‌ای ایرانی نیز در یمن زندگی می‌کردند. زرتشتیگری در بحرین نیز رواج داشته است.

گذشته از یهودیان و مسیحیان، در عربستان پیش از اسلام، گروهی از یکتاپرستان وجود

→ طبیعت خدایی است و مسیح در دوران حیات این جهانی خویش مجموعه‌ای از صفات آدمی را واجد بوده ولی فاقد جوهر آدمی بوده است. مولوفیسه بیشتر در ارمنستان و بین‌النهرین هلیا و سوریه و مصر وحشه زنده‌گی می‌کردند. مسیحیتی که از سوریه وحشه در عربستان رخنه کرد، به نطن قوی می‌گواست به‌سورت مذهب مولوفیسه باشد. ۱- درباره ایونیان رجوع شود به: ص ۱۴۵-۱۳۹ W. Beveridge: Ebionism همانجا فهرست کتب هم آمده. ۲- رجوع شود به قرآن (سوره ۵، آیه ۸۲).

داشتند که نه یهودی بودند و نه مسیحی. اینان را اصطلاحاً حنفا می‌نامند. (کلمه عربی «حنیف» و جمع آن «حنفاء»). ریشه کلمه حنیف روشن نیست. محققان دربارهٔ معنی اولیهٔ آن تعبیرات گوناگون و متفاوت دارند.^۱ اختیاری که دربارهٔ حنفا یا حنیفان به ما رسیده بسیار کم است. ظاهراً حنیفان تحت تأثیر یهودیت و مسیحیت - هر دو - بوده و لب لباب هر دو دین (یعنی ایمان به خداوند واحد و رد شرک و بت پرستی) را اخذ کرده و پذیرفته بودند. اینان گرایش نمایانی به دست از دنیا شستن و زهد و انزوا داشتند. ولی در عین حال به طور در بست نه یهودیت را قبول داشتند نه مسیحیت را و می‌خواستند پیرو دینی ساده‌تر و ابتدایی‌تر باشند که برای فرد سادهٔ عرب قابل وصول و قبول باشد. شاهران عرب بین حنفا و یهودیان و مسیحیان فرق قائل بودند.^۲

محمد (ص) حنفا یا حنیفان را می‌شناخت و ایشان را پیروان «دین پاک و برحق» می‌شمرد. در قرآن حنفا را به این معنی آورده و در برابر بت پرستان از ایشان یاد کرده است.^۳ محمد (ص) حنفا را پیروان کیش باستانی ابراهیم می‌شمرد.^۴ ابن هشام نویسندهٔ شرح زندگی پیامبر نیز حنفا و کیش ایشان، حقیقت، را دین ابراهیم می‌داند و کلمهٔ حنیف را همسنگ و مترادف «مسلم» به کار برده است. ابن هشام نام چهارتن از حنفا را که در مکه می‌زیستند و معاصر محمد (ص)^۵ بودند ذکر می‌کند که یکی از ایشان ورقه بن نوفل بن اسد القرشی از خویشاوندان خدیجه - نخستین زوجهٔ پیامبر - بوده است.

البته از لحاظ تاریخی نمی‌توان میان حنفا و تبلیغات کهن ابراهیم در عربستان را بطلای قائل شد. دلیلی هم در دست نیست که ایشان را از پیروان «توحید و یکتاشناسی بدوی» موهوم بشناسیم. دینی که به زعم برخی اسلام‌شناسان غربی، گویا در آغاز، کیش اعراب بوده. برعکس، آیین حنفا ظاهراً در تاریخ عربستان پدیده‌ای نوین بوده است (مانند اعتقاد به وجود خدای تعالی - الله، در نزد بت پرستان عربستان شمالی) پیدایش حنفا مبین گرایشی به سوی یکتاشناسی بوده - گرایشی که بر اثر بحران معتقدات دینی پیشین عربستان پیدا شده بوده. اسلام را اگر تکامل آیین حنفا [۱۰] بشماریم بی‌اساس نخواهد بود.^۶ (ظاهراً امیه بن ابی‌الصلت طائفی شاعر و معاصر پیامبر حنفی بوده (ویا یهودی - مسیحی)).

شایان توجه است که یهودیان عربی زبان و مسیحیان و حنفا خداوند را به نام «اله» می - خواندند. بنا بر این، این نام ویژهٔ مسلمانان نبوده.

اکنون می‌پردازیم به تاریخ ظهور اسلام. محمد (ص) پایه‌گذار اسلام شناخته شده است.

۱- رجوع شود به: Fr. Buhl, Hanif: ۲ - کتاب الاغانی، ج ۱۶، ص ۴۵، نقل از: Fr. Buhl, Hanif: ۳

۳- قرآن سورهٔ ۱۶، آیهٔ ۱۵۵، سورهٔ ۲۲، آیهٔ ۳۱، سورهٔ ۳۰، آیهٔ ۳۵، سورهٔ ۹۸، آیهٔ ۵. ۴- قرآن: سورهٔ ۲، آیهٔ ۱۳۰، سورهٔ ۳، آیهٔ ۶۷. ۵- ابن هشام، ص ۱۲۵. ۶- از زبان اسلام‌شناسان روسی نیز آ. آ. بلیایف

این نظریه را اظهار کرده است.

ولی با اطمینان خاطر توان گفت که اگر مقدمات جامعه نرین طبقات در عربستان فراهم نمی گشت و اساس جاهلیت باستانی اعراب دچار سقوط و اضمحلال نمی شد و یک نهضت یکنواختی علیه جاهلیت وجود نمی داشت، نهضت محمدی هم به وجود نمی آمد. یا اگر هم به وجود می آمد عامه از آن چیزی درک نمی کردند و تنها می ماند، و به زودی فراموش می شد. و آن دین نویسن جهانی - یعنی اسلام - قادر نمی بود بدون فراهم شدن مقدمات اجتماعی و مرامی پیش گفته تکوین یابد و تحکیم پذیرد.

تاریخ، اخبار مکتوبی درباره محمد (ص) که از طرف معاصران وی نوشته شده باشد، در دست ندارد. کتاب مقدس مسلمانان - صرف نظر از مطالب معدود - منبسی برای ترجمه حال پیامبر نمی تواند باشد. مطالب مربوط به شرح زندگی و اعمال و اقوال وی با «احادیث» مدتی مدید شفاهاً سینه به سینه منتقل می شده و فقط بعدها نوشته و ضبط شده...

نخستین شرح زندگی محمد (ص) که بر احادیث مبتنی بوده و توسط ابن اسحاق (متوفی به سال ۱۵۰ هـ) بدون گشته است، فقط در اواسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) پدید آمد و به صورت کتابی که توسط ابن هشام (متوفی به سال ۲۱۹ هـ) دستکاری شده و تا حدی به شکل مستخرجات مفصلی، که در تاریخ طبری (متوفی به سال ۳۱۰ هـ) منقول است، به دست ماریسیده [۱۱]... البته شخص محمد (ص) شخصیتی تاریخی است. نخستین خلفا و اطرافیان ایشان قدرت و نفوذ کلام خویش را بر خویشاوندی و یا نزدیکی با پیامبر مبتنی و متکی می ساختند. و بدیهی است که ممکن نیست شخص موهوم را خویشاوند و آموزگار و هم عصر خویش بخوانند. ولی بعدها افسانه‌های بسیار درباره وی پدید آمد - به ویژه درباره دوران زندگی او در مکه - بدین سبب شرح زندگی پیامبر به صورتی که در روایات مسلمانان آمده بیش از مطالب تاریخی و قابل اعتماد حاوی افسانه است و منتقد تاریخ گاه قادر نیست در این مورد سره را از ناسره جلا کند. ولی چون روایات مزبور مورد قبول همه مسلمانان [۱۲] است هر کسی که به بررسی اسلام پردازد، از دانستن آن ناگزیر است. بنابراین مطالب عمده شرح زندگی محمد (ص) را طبق روایات مزبور، به غایت اختصار در اینجا نقل می کنیم.

محمد (ص) اصلاً از خاندان هاشمی قبیله قریش بوده - قبیله‌ای که مکه را در تصرف خویش داشت. درباره عبدالمطلب جد پیامبر و عبدالله پدر او تقریباً فقط اطلاعاتی محدود در دست است. پدر او بازرگانی اندک ثروت بود و به هنگام مرگ فقط پنج اشتر و چند گوسفند و یک کتیبه برای آمنه، بیوه خویش، به ارث گذاشت. آمنه هنگامی که فرزندش محمد، شش ساله

۱- درباره حدیث به فصل چهارم رجوع شود. ۲- آکادمیسین ای. یو. کراچکوسکی نیز در «ضمیمه» ترجمه قرآن: ص ۶۵۵ (در فهرست کتابها به کلمه «قرآن» رجوع شود) به «عدم امکان فریب بزرگ» اشاره می کند.

بود درگذشت.

بنا بر روایات موجود، محمد (ص) در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ میلادی، در مکه به دنیا آمد. ولی این تاریخ، شاید صحیح نباشد و فقط به سبب وجود روایت دیگری پدید آمده که می گوید پیامبر در «عام الفیل» - یعنی سال لشکر کشی ناموفق ابرهه، حاکم حبشی یمن، علیه مکه متولد شده. بر روی هم تاهجرت هیچ تاریخ سال و ماهی از زندگی محمد (ص) که بلا منازع باشد در دست نداریم.

در سوره ۹۳ قرآن آمده که خداوند محمد را یتیمی بی پناه و فقیر و گمشده یافت. خداوند پناه و تمکث بخشید و راه نشان داد و فرمودش تا در آینده یتیمان را نرنجاند و مستمندان را با فریاد دور نکند و رحم دل باشد. روایت است که محمد (ص) در زمان کودکی بزها و گوسفندهای ابوطالب - عم خویش - را می چرانید و ابوطالب هم مردی فقیر بود، و به زحمت از عهده اطعام برادرزاده خود برمی آمد. محمد (ص) جوان بود که به سمت عامل تجاری خدیجه - که بیوه ای سرشناس و ثروتمند بود و در بازرگانی با سوره فعالانه و با جد تمام شرکت داشت - درآمد. خدیجه را از او خوش آمد. محمد (ص) در سن بیست و چهار سالگی با خدیجه ازدواج کرد، و حال آنکه خدیجه نزدیک چهار سال داشت. به رغم تفاوت سنی این ازدواج مسعود بود. خدیجه چند فرزند به وی عطا کرد که از آن میان فقط فاطمه - دختر محبوب محمد - زنده ماند، و او هم اندکی پس از مرگ پدر درگذشت (فاطمه در سال یازدهم هجری وفات کرد) روایت است که پیامبر در مدت حیات به خدیجه دل بستگی داشت و در زمان زندگی مشارالیها زن نگرفت و پس از وی نیز به یاد او گهگاه فقیران را اطعام می کرد. باز به موجب روایات موجود، محمد (ص) رحیم و شفیق بود، و چون به ثروت رسید هرگز هیچ فرصتی را برای کمک به یتیمان و درویشان از دست نداد.

ازدواج زندگی مادی محمد را تأمین کرد و وی را از تلاش به خاطر قرصی نان - تلاشی که رنجش می داد - آزاد کرد. معلوم نیست که آیا فعالانه در امور تجاری خدیجه شرکت جست یا نه. ولی به هر تقدیر توانست به مسایل دیگری که سخت جالب توجه وی بود بپردازد. به موجب روایات موجود، محمد (ص) دوست می داشت با یهودیان و مسیحیان در مسایل دینی صحبت دارد. آنچه در این دو کیش به نظر وی مهم می رسید یسکی فکر توحید بود و دیگر اینکه پیروان آن ادیان به توسط پیامبران از وحی خداوند با خبر می شدند^[۱۴]. روایت است که وی با راهبان مسیحی ملاقات می کرده^[۱۴].

بدیهی است اینکه محمد (ص) مانند بسیاری از معاصران خویش یکتاشناسی مؤمن شد

و از «بنان» و «مشرکین» نفرت داشت موجب تعجب نمی تواند بود. چیزی که فهم و درک آن به مراتب دشوارتر شمرده می شود این است که چگونه معتقد شد [۱۵] که پیامبر است و خداوند وی را مانند دیگر پیامبران عهد عتیق برگزیده و رسالت احیای کیش قدیمی ابراهیم یعنی توحید را به عهدۀ او محول کرده است...

محمد خود از «روح» یا «روح القدس» که در روز از طرف خداوند بر او ظاهر می شده سخن می گوید^۱. در قرآن از ظهورات شبانه نیز یاد شده است^۲. بنابه گفته محمد (ص) وی در طی یکی از این مکاشفات شبانه، «او» را (از فحوای کلام پیداست که روح را) «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتَهِّیْ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نزد سدرةالمتهی که نزد آن است بهشت آرامگاه) دید^۳. یکی از این مشهودات و ظهورات شبانه عبارت از این بود که محمد (ص) از مسجدالحرام (یعنی کعبه) به مسجدالاقصی برده شد^۴. این سیر منشأ پیدایش داستان «معراج» محمد توسط فرشتگان به صخره معبد سلیمان در اورشلیم شد، و زان پس (در فاصله قرن هفتم و هشتم میلادی) در روزگار خلیفه عبدالملک در آنجا معبد اسلامی به نام حرم لشریف و مکان متبرک قبةالصخره و مسجدالاقصی بنا شد...

روایت است که محمد (ص) در حدود سال ۶۰۹ یا ۶۱۰ میلادی، دعوت و تبلیغ آغاز کرد و نخستین کسانی که به وی ایمان آوردند خویشاوندان نزدیک وی بودند، یعنی خدیجه همسر و دوست وفادارش و دخترانش (رقیه، ام کلثوم و فاطمه) و پسر عم جوانش علی بن ابی طالب که بعدها با فاطمه دختر وی ازدواج کرد (وزان پس چهارمین خلیفه شد)^۵. آنگاه زید بن حارثه بنده آزاد کرده و پسر خوانده وی اسلام آورد و ابوبکر بازرگان ثروتمند [۱۶] (که بعدها خلیفه اول شد) و زبیر خویشاوند محمد و سعد بن ابی وقاص (که بعدها سرداری نامی گشت و ایرانیان را در ۶۳۷ م. ۵۱۶ هـ در قادسیه شکست داد) و دو بازرگان به نام طلحه و عبدالرحمن بن عوف که بر اثر تجارت ثروت هنگفتی گرد آورده بودند به وی ایمان آوردند. عثمان بن عفان از خاندان سرشناس امیه و قبیله قریش (خلیفه سوم که با رقیه زیبا دختر محمد ازدواج کرد) نیز اسلام آورد. در شمار نخستین کسانی که ایمان آوردند شبان برده سابق، عبدالله بن مسعود (که بعدها یکی از صحابه مشهور پیامبر شد)، و عبدالله بن سعد بازرگان نیز بوده اند.

بر روی هم کامیابی تبلیغات محمدی مدتی مدید ناچیز بوده. بزرگان که از رباخواران و بازرگانان برده دار بودند علناً نسبت به تبلیغات محمد (ص) نظر دشمنانه ای داشتند. نتوان گفت

۱- قرآن، سوره ۵۳، بید، سوره ۸۱، آیه ۲۴، بید - در این سوره ها پیامبر روح را فقط «او» می خواند.
 ۲- قرآن سوره ۴۴، آیه ۳، سوره ۵۳، آیه ۱۲، بید، سوره ۷۲، بید، سوره ۸۱، آیه ۱۹، بید، سوره ۹۷، آیه ۱۰، در سوره ۹۶ (آیه ۵-۵) ظاهراً از رؤیت اولی سخن رفته. (۳) قرآن، سوره ۵۳، آیه ۱۴-۱۵.
 ۳- قرآن، سوره ۱۷، آیه ۱، بید، ۵- سن علی در آن زمان بین ۱۳ و ۱۴ بوده. وی با تراتب این لقب داشته که گویا محمد (ص) وی را بدان لقب ساخته بوده. شیعیان علی این لقب را شریف می شمرند.

که سبب این خصومت تعصبات دینی بوده (۱۷)، بلکه تبلیغات محمد علیه بت پرستی برای منافع بازرگانی و سیاسی مکه خطرناک بوده است. زیرا که دعوت وی ممکن بود به سقوط پرستش کعبه و «بتان» آن منجر شود. و این خود مسلماً نه تنها هجوم زوار را متوقف و در عین حال بازار مکه را کاسد و مناسبات بازرگانی آن شهر را با دیگر نقاط ضعیف می کرد، بلکه باعث سقوط نفوذ سیاسی مکه می گردید.

بدین سبب بود که بزرگان مکه دعوت محمدی را از نظر گاه منافع خویش بس خطرناک شمرده از وی متفرق بودند، و ثروتمندترین تاجر مکه یعنی ابوسفیان، رئیس خاندان امویان، و زوجه او هند و عمرو بن هشام، سرسخت ترین دشمن محمد که پیروان پیامبر ابوجهلش نامیدند. و سرانجام عم محمد یعنی عبدالعزی (یعنی برده بت عزی) ابن عبدالمطلب، که پیامبر لقب ابولهبش داده بود (یعنی «پدر شعله دوزخ») و خواهر ابوسفیان را به زنی داشت (پیامبر آتش جهنم را پس از مرگ به او وعده داده بود)^۱، فعال ترین دشمنان محمد (ص) بودند. دشمنان محمد جرئت کشتن او را نداشتند زیرا که در این صورت، طبق رسوم آن زمان، همه افراد خاندان هاشمی به خونخواهی برمی خاستند. ولی محمد (ص) را با خصوصیتها و استهزاهای شرورانه خویش تعقیب کرده راحت نمی گذاشتند.

پنج سال پس از نزول «وحی» نخستین و آغاز دعوت محمد (ص)، شمار پیروان وی در مکه بر روی هم در حدود یک صد و پنجاه نفر بود. و میان ایشان بسیاری از مردم فقیر و بندگان بودند. از اینکه عده کثیری از بندگان به دین محمد (ص) - «اسلام» - کلمه عربی به معنی فرمانبرداری «از خدای واحد» درآمدند نباید چنین نتیجه گرفت که تعلیمات پیامبر فی نفسه آرزوها و امیال ایشان - یعنی بندگان - را منعکس می نموده. و به طریق اولی به رغم فرضیه ای که گریه ایجاد کرده در تعلیمات مزبور هیچ چیز «سوسیالیستی» هم وجود نداشته (۱۸). راست است که محمد (ص) در «وحی های» خود «مطلقین»^۲ یعنی کسم فروشان و تقلب کنندگان در وزن و قیمت کالاها، و به عبارت دیگر، تجار مکه را با تازیانه نکوهش تنبیه کرده و دلبستگی به ثروت و گرایش به «تکاثر»^۳ و اندوختن مال را نهی و تقیح کرده - زیرا که این گرایش سبب می گردد که آدمیان خداوند و زندگی آن جهانی را از یاد برند. او می گفت که چه در مکه و چه در دیگر شهرها «اکابر» و بزرگان گناهکارانند^۴ - ولی وی فقط کسب مال را از طریق حرام نهی و تقیح می نمود نه هر مالی را به طور کلی. محمد جمع مالی را گناه می دانست که صاحب آن به خاطرش خدا و روز جزا را از یاد ببرد (۱۹).

۱- قرآن، سوره ۱۱۱، آیه ۱-۵. ۲- «سوره المطفین» ناهوره ۸۳ قرآن است. ۳- سوره ۱۰۲، آیه ۱-۴. ۴- سوره ۶، آیه ۱۲۳.

در این گونه تبلیغات چیز تازه‌ای وجود نداشت [۲۵]. و در کتابهای رسولان تورات و انجیل نیز از این گونه مطالب دیده می‌شود [۲۱]. ولی مالی که از راه «حلال» (از نظرگاه قانون دینی و شریعت) کسب شده باشد و صاحب آن در عین حال وظایف دینی خویش را (بخصوص در مورد ارحام و صدقه) ادا کرده باشد، کسب چنین مالی را محمد (ص) در مکه و بعدها در مدینه امری کاملاً مشروع می‌شمرد. محمد (ص) هرگز مالکیت شخصی و بردگی و برده‌داری را انکار و نهی نکرد (بخصوص برده کردن اسیران جنگی را قانونی و مشروع می‌شمرد [۲۲]) و فقط توصیه می‌کرده که صاحبان با آنچه (ما ملکت ایمانکم) به وسیله دستهایشان مالک شده‌اند (یعنی اسیران - بنده) به معایمت رفتار کنند^۲.

اسلام آوردن برخی از بردگان را در نخستین مرحله وجود آن کیش می‌توان به آسانی چنین توجیه کرد که ایشان از کینه و نفرتی که صاحبان آنان یعنی ثروتمندان مکه نسبت به محمد (ص) - محمدی که کسب و مال حرام را نهی می‌کرد - داشتند مطلع و باخبر بوده‌اند. بدین سبب بردگان وی را دوست و حامی خویش می‌دانستند. و پیش‌بینی روز «بازپسین» و «محکمه و حشتناک» را در مخیله خویش همچون روز کین خواهی از اربابان می‌شمردند.

بدیهی است که نفرت اربابان یعنی توانگران مکی بیش از همه متوجه این گروه اجتماعی بی‌توشه و محروم و بی‌دفاع گردید. روایت است که چند غلام و کنیز که اسلام آورده بودند نخستین قربانیان دیانت اسلام بوده‌اند. بخشی از بردگان مسلمان را مؤمنان ثروتمند از صاحبان ایشان خریدند.

روایت است که دیگر فقیران مسلمان که از بردگان بوده‌اند تصمیم گرفتند به جبهه که سرزمینی مسیحی بوده مهاجرت کنند تا از تعقیب و ایذا رهایی یابند. و در مکه ۵۲ مسلمان (در حدود سال ۶۱۵ م) باقی ماند...

محمد (ص) در مرحله نخستین فعالیت خویش در مکه توجه خاصی به فکر «پایان آینده دنیا» و «قیامت کبری» و «محکمه و حشتناک» و «روز جزا» و پاداش و مجازات آن جهانی مؤمنان (موحدان) و مشرکان و نیکان و گناهکاران مبذول می‌داشت. عقیده به «روز بازپسین» (عقیده به «پایان جهان») یا اسخاتو لوژی میان یهودیان و مسیحیان مشترک بوده و در مراحل معینی از تکامل این دو کیش در بسیاری از آثار یهود و کتب دوران اولیه مسیحیت به ویژه در کتاب مکاشفه منتسب به یوحنا، منعکس بوده، ولی به طوری که محققان معتقدند کتاب مکاشفه را مؤلف مسیحی مجهولی که از یهودیان بوده، ظاهراً بین سال ۶۷ و ۶۹ مسیحی به رشته تحریر در آورده است. مناظر عجیب و غریب و واضح «پایان ناگهانی جهان» و «محکمه و حشتناک» و «قیامت کبری»، همانند

آنچه در کتاب مکاشفه ترسیم شده در قرآن هم پدید آمد^۱. محتملاً محمد (ص) در آغاز فعالیت خویش می‌پنداشت که «پایان جهان» در آینده‌ای نزدیک صورت خواهد گرفت. ولی بعد از این نظر عدول کرد [۲۳].

محمد (ص) تعلیمات خویش را به صورت «وحی‌هایی» که به وسیله روح از طرف خداوند به وی نازل شده به‌سمع شنوندگان می‌رسانید. شنوندگان، این «وحی‌ها» را بر برگ خرمسا و قطعات مسطح استخوان و سنگ می‌نوشتند. و بیشتر و غالباً از بر می‌کردند و بعد قرائت مزبور به صدای غرا - آنچنانکه سرایندگان، اشعار فرهنگ عامه قدیمی عرب را حفظ کرده برای مستمعان می‌خواندند - ایشان نیز قرائت می‌کردند. بعدها، پس از مرگ محمد (ص)، قطعات «وحی‌ها» را (که در زمان محمد نوشته و براو خوانده شده بود) گرد آوردند و کتاب مقدس مسلمانان یا قرآن را مدون ساختند.

پس از هجرت بخشی از مسلمانان به حبشه، شمار پیروان پیامبر به‌کندی افزایش می‌یافت. گرچه در حدود همان زمان (۱۵ هجری) عم پیامبر حمزه بن عبدالمطلب که به شجاعت معروف بوده (بعدها وی به لقب «اسدالله و اسدالرسول» ملقب گردید) و عمر بن الخطاب که مرد جوان ۲۶ ساله و فعال و جدی بود (بعدها خلیفه دوم) اسلام آوردند. به‌ویژه اسلام آوردن عمر واجد اهمیت بود [۲۴].

چیزی نگذشت که بدبختیهای نازمای درمکه به مسلمانان روی آورد. مجلس سران طوایف در «دارالندوه» از هاشمیان خواست که محمد را از حمایت خویش محروم سازند و تهدید کرد که اگر چنین نکنند، خاندان هاشمی را از معاشرت با دیگر خاندانها بی‌نصیب خواهد کرد. با اینکه هاشمیان، جز عده معدودی، حسن توجهی به کیش محمدی نداشتند، معهنه نتوانستند از حمایت وی سر باز زنند. زیرا طبق یک رسم حقوقی باستانی عربی هر عضو خاندان موظف بود از خاندان و عشیره خویش دفاع کند و هر خاندان نیز می‌بایست از افراد خود حمایت کند - حتی اگر فرد به‌ناحق باشد. آنگاه طرد و تحریم دامنگیر خاندان هاشمیان شد و فقط ابو لهب را مستثنی ساختند. منع هاشمیان از شرکت در کاروانهایی که از مکه عزیمت می‌کردند ممکن بود آن خاندان را به فقر و نابودی کشد. دو سال بعد مجلس سران یا شیوخ، به‌رغم تشبثات ابو جهل، طرد و تحریم را در مورد ایشان لغو کرد.

ولی وضع محمد (ص) بهبود نیافت، خدیجه همسر و قادار وی درگذشت و عم محبوب او ابو طالب که رئیس خاندان هاشمی بود بدرود جهان گفت. پس از مرگ وی ریاست خاندان به ابو لهب که از محمد و مسلمانان متنفر بود افتاد. محمد (ص) کسراز خانه بیرون می‌آمد تا از

ایفا و توهین ایمن باشد. در این اوضاع واحوال دشوار، پیامبر به این نتیجه رسید که دیگر اقامت در مکه صلاح نیست. نخست در این اندیشه شد که به اتفاق پیروان به‌واحه طائف هجرت کند. و با سرخوانده خویش زبیدین حارثه به آنجا رفت ولی با سنگ و کلوخ استقبالش کردند و به ناچار بازگشت.

ولی محمد (ص) با این حال در واحه یترب (مدینه) دوستانی یافت و اینان از مردمان مقیم و اسکان یافته و زراعت پیشه قبیله‌های اوس و خزرج بودند که از بزرگان ثروتمند مکه تنفر داشتند. سبب این تنفر تاحدی خصوصتهای قدیمی قبیله‌های بود. ضمناً علت دیگر این بود که بسیاری از کشاورزان مدینه به‌رابطه با اوس و بزرگان مکه مقروض بودند. افراد قبیله‌های اوس و خزرج محمد (ص) را که دشمن اشرف و بزرگان مکه بود متحد طبیعی خویش می‌شمردند [۲۵]. و بدین‌قرار دوبار (بین سال ۶۲۵ و ۶۲۲ م، سال هجرت) در یابان عقبه، بین محمد و اصحاب او از یک‌طرف و اوسیان و خزرجیان از طرف دیگر ملاقات دست‌داد. پیمانی میان اینان و محمد (ص) بسته شد که با سوگند استوار گردید. اوسیان و خزرجیان تعهد کردند محمد و دیگر مسلمانان را در مدینه بپذیرند و از ایشان در صورت لزوم، سلاح به‌کف حمایت و دفاع کنند. مسلمانان می‌بایست به‌صورت جماعت ویژه و جداگانه‌ای در مدینه اقامت گزینند. روایت است که مذاکرات به‌وساطت عم پیامبر، یعنی عباس بن عبدالمطلب، صورت گرفت. عباس برعکس اکثر هاشمیان فقیر، بازرگانی ثروتمند بود و در کاروانهای مکیان شرکت می‌جست. و پول نقره به‌وام می‌داد و ربح می‌گرفت و باغ و تاکستانی در طائف داشت. روایت است که حق فروش [۲۶] آب چاه زمزم به‌زائران مکه از آن وی بود. عباس در آن‌زمان هنوز اسلام نیاورده بود، ولی می‌کوشید در عین حال مناسبات حسنه‌ای با طرفداران و مخالفان اسلام داشته‌باشد. وی سرخاندان عباسی بود (بعدها سلاله عباس، عباسیان، از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ م، تا ۱۳۲ هـ تا ۵۶ هـ، خلافت کردند).

چیزی نگذشت که مسلمانان به‌دسته‌های چند نفری تقسیم شدند و هجرت به‌مدینه را آغاز کردند. عمر در شمار نخستین مهاجران بود. عده مسلمانان بر روی هم (به‌استثنای بردگان و مهاجرانی که به‌جبهه رفته بودند) در آن‌زمان بیش از ۱۵۰ نفر نبود. بدین سبب هجرت مشکل ایشان به‌مدینه دچار دشواری نشد. محمد (ص) و ابو بکر و علی بعد از دیگران نقل مکان کردند.

نقل مکان مسلمانان و پیامبر از مکه به‌مدینه در روایات اسلامی به‌نام «هجرة» خوانده شده است. این کلمه را گاه به‌نادرست معنی کرده معادل «فرار» می‌دانند. ولی در واقع ریشه «هجر» به‌معنی «قطع رابطه و معاشرت (با کسی)» و «ترك (قبیله خویش)» و «نقل مکان از جایی به‌جایی» است. و از این جهت «هجرت» به‌معنی «نقل مکان» است و «مهاجر» (عربی، جمع آن

«مهاجرون» «نقل مکان کردگان» معنی می‌دهد. کسانی که به اتفاق محمد (ص) از مکه به مدینه نقل مکان کردند مهاجر نامیده شدند^۱ و ساکنان مدینه را که اسلام آوردند انصار خواندند، کلمه عربی «انصار» مفرد آن «ناصر» است - به معنی «یار و مددگار» از ریشه «نصر» به معنی «یاری کردن، دفاع کردن از...». درباره تاریخ هجرت (با در نظر گرفتن تاریخ نقل مکان شخص پیامبر) عقاید مختلف است. عقیده غالب بر آن است که هجرت در ۸ ربیع الاول (طبق گاهنامه قمری مسلمانان) = ۲۵ سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی وقوع یافت.

واقعه هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد. این روایت که محمد (ص) خود هجرت را مبدأ تاریخ مسلمانان قرارداد افسانه است. پیشتر از آن زمان اعراب حجاز مبدأ را از «عام الفیل» حساب می‌کردند^۲. موضوع مبدأ تاریخ جدید در زمان خلیفه عمر، بین سال ۱۶ و ۱۸ هجری = ۶۳۷ و ۶۳۹ میلادی، طرح گشت و تصمیم گرفته شد (به روایتی به پیشنهاد علی ع [۲۷]) که سال هجرت (یعنی سال ۶۲۲ م) را مبدأ تاریخ مسلمانان قرار دهند. ولی از آنجایی که در آن زمان گاهنامه قمری معمول بود، روز آغاز مبدأ تاریخ هجری جدید را، نخستین روز ماه اول همان سال هجرت به حساب گاهنامه قمری - قرار دادند^۳ که مطابق بود با ۱۶ ژوئیه ۶۲۲، نه روزی که واقعه هجرت صورت گرفته بود.

محمد (ص) میان دو قبیله اوس و خزرج، که در گذشته با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند، آشتی داده، عملاً و کاملاً در رأس مدینه قرار گرفت. در دوران بلا فصل بعد از هجرت (تا سال دهم هجری) محمد (ص) به اتفاق صحابه فعالیت می‌کرد و نشان داد که سیاستمدار داهی و با استعدادی است. از مضمون سنتی، که عادتاً اصیل شمرده می‌شود و در جزء روایات منقول است - و این سند اساسنامه جماعت مسلمان مدینه است که بر پایه پیمان منعقد با قبیله‌های اوس و خزرج مدون شده بود -^۴ پیداست که محمد (ص) درحین که رئیس جماعت مسلمین بوده در عین حال رهبری سیاسی همه شهر مدینه را به عهده داشته و مقنن و داور آن شهر بوده است. رهبران اسلامی بنا به معتقدات خویش نسبت به سنن قبیله‌ای و عشیرتی نظر منفی داشتند، ولی چون می‌دیدند که به ناگاه مخالفت با سنن یاد شده محال است، یک سازش و مصالحه عقلایی را مجاز دانستند [۲۸]. به این معنی که همه ساکنان مدینه می‌بایست همچون یک واحد سیاسی شمرده شوند و از حقوق یکسان استفاده کنند، بدون در نظر گرفتن انتساب ایشان به فلان یا بهمان قبیله یا دین. اگر کسی

۱ - از آن زمان لقب «مهاجر» را مسلمانان بسیار محترم می‌دانستند. پندها مسلمانانی که از ممالک اسلامی مفتوح به دست غیر مسلمانان (مثلاً ممالک استعمارگر اروپایی) به ممالک اسلامی نقل مکان می‌کردند، مهاجر نامیده می‌شدند.
 ۲ - سال ۵۷۰ م. تاریخی است قراردادی (که از لحاظ تاریخ نادرست است) برای لشکرکشی ناموفق ابرهه، حاکم حبشی یمن، به مکه. روایت است که در لشکر ابرهه فیلانی وجود داشتند و اعراب بیشتر این حیوان را ندیده بودند.
 ۳ - جزئیات مربوطه به گاهنامه اسلامی را در فصل دوم بنگرید.
 ۴ - ابن هشام، ص ۳۴۴-۳۴۵ J. Wellhausen. Das Arabische Reich und sein Sturz. ۱۶ و بعد.